

تحلیل تجارب همگرایی در جهان اسلام

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۲/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۳/۰۵

دکتر علی اکبر ولایتی*

رضا سعیدمحمدی**

چکیده

دولت‌ها برای تداوم حیات سیاسی خود و بالندگی آن، به ابزارهای قدرت متوسل می‌شوند و تلاش می‌کنند تا با افزایش قدرت ملی، امنیت و منافع ملی خود را تضمین کنند. یکی از راه‌های کسب قدرت و افزایش آن، همگرایی و ایجاد نهادهای فراملی در سطح یک منطقه است. این مقاله بر آن است تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، تجارب همگرایی در جهان اسلام را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده نشان دهد که اگرچه اتحادیه اروپا در سایه نظریه‌های همگرایی موفق گردیده تا به غالب اهداف خود دست یابد، اما کشورهای اسلامی تا کنون نتوانسته‌اند گام مؤثری در مسیر همگرایی بردارند. در واقع، از زمان استقرار سیستم دولت-ملت در سرزمین‌های اسلامی، طرح‌های مختلفی برای همگرایی ارائه گردیده که در عمل، برخی به شکست انجامیده و برخی دیگر، به امید موفقیت‌های آینده به فعالیت خود ادامه داده‌اند. این ناکامی به دلیل شرایط متفاوتی است که در کشورهای اسلامی حاکم است. در واقع، موانع بزرگی چون استبداد داخلی، اختلافات سیاسی، ملی‌گرایی افراطی، بی‌ثباتی سیاسی، رقابت‌های منطقه‌ای، استعمار و صهیونیسم بر سر راه همگرایی جهان اسلام وجود دارد که بسیاری از آن‌ها در جوامع آزاد غرب مشاهده نمی‌شود. در این میان، استبداد داخلی و سلطه استعمار از مهم‌ترین عوامل اختلال در روند همگرایی جهان اسلام محسوب می‌شوند، عواملی که خود زمینه‌ساز بروز و تقویت سایر موانع همگرایی در میان کشورهای اسلامی هستند. نتیجه اینکه اتکای صرف بر نظریه‌های رایج همگرایی برای تحقق این هدف در میان کشورهای اسلامی کافی به نظر نمی‌رسد. در واقع، جوامع اسلامی نیازمند الگویی‌اند که بتواند موانع یادشده را با قدرت از سر راه آن‌ها بردارد. این الگو جز در سایه نظریه اسلام فراهم نمی‌گردد. اسلام فراتر از نظریه‌های معمول همگرایی و به‌عنوان بزرگ‌ترین عامل پیونددهنده میان مسلمانان می‌تواند با حذف عوامل تفرقه، جهان اسلام را در مسیر وحدت و همگرایی قرار دهد.

واژگان کلیدی

همگرایی، اتحادیه اروپا، نظریه‌های همگرایی، جهان اسلام، کشورهای اسلامی، تجارب همگرایی، موانع همگرایی

* استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

** دانشجوی دوره دکتری مدیریت راهبردی دانشگاه عالی دفاع ملی

مقدمه

همگرایی یکی از نظریه‌های نسبتاً جدید در عرصه مطالعات روابط بین‌الملل به شمار می‌رود و عملاً بعد از جنگ جهانی دوم بود که برای تجزیه و تحلیل سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی استفاده شد. نظریه همگرایی محصول تفکر و بینش گروه‌هایی بود که تعدد واحدهای سیاسی و حاکمیت ملی دولت‌ها را سبب بروز جنگ‌ها می‌دانستند. لذا این گروه‌ها تمام تلاش خود را برای ایجاد سازمان‌های فراملی اعم از اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به کار گرفتند تا با ایجاد جو همکاری میان دولت‌ها، از سطح تعارضات و مناقشات منطقه‌ای کاسته شود. پردازش نظریه‌هایی چون کارکردگرایی، نوکارکردگرایی، ارتباطات و فدرالیسم، در راستای همین هدف صورت گرفته است که بر اساس آن دولت‌ها در مسائل مشترک اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، دست به اقدامات همکاری جویانه می‌زنند.

گرچه تمایل به اتحاد و همبستگی در طول تاریخ، همواره یکی از راه‌های مؤثر برای مقابله با دشمن مشترک و دستیابی به اهداف مشخصی بوده، گرایش به همگرایی از نوع جدید آن از ویژگی‌های بارز سده بیستم به‌ویژه نیم سده اخیر است. رقابت اقتصادی و فنی یکی از وجوه بارز دنیای معاصر است و هیچ کشوری نمی‌تواند خود را از تأثیرات آن دور نگاه دارد. در چارچوب همین رقابت است که همکاری و همگرایی معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

صرف‌نظر از ایالات متحده آمریکا، موضوع همگرایی در هیچ منطقه‌ای از جهان به اندازه اروپای غربی مطالعه و پیگیری نشده است. اتحادیه اروپا در همگرایی منطقه‌ای همواره پیشگام بوده و در این زمینه حتی توفیقات زیادی را به دست آورده است تا جایی که دیگر مناطق دنیا تلاش می‌کنند تا با الگوبرداری از این مجموعه، راه اروپا را در پیش بگیرند و در مسیر همگرایی گام بردارند.

کشورهای اسلامی که همواره با چالش‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و امنیتی مواجه بوده‌اند، همچون جوامع اروپایی نیازمند شیوه‌های نوینی چون همگرایی و تشکیل جوامع فراملی برای افزایش سطح قدرت ملی و حل مسائل مشترک‌اند. جهان اسلام به‌عنوان یک سیستم منطقه‌ای از عوامل پیونددهنده فراوانی برخوردار است که از

جمله می‌توان به پیوستگی جغرافیایی، قابلیت‌های ژئوپلیتیکی، تهدیدات مشترک خارجی، قابلیت‌های تجاری و اقتصادی و همگونی‌های دینی و فرهنگی اشاره کرد. عوامل یادشده این فرصت را در اختیار کشورهای اسلامی قرار می‌دهد که با استفاده از الگویی متناسب با شرایط موجود در جهان اسلام، زمینه را برای ایجاد وحدت و همگرایی در میان خود فراهم کنند.

بعد از شکل‌گیری اتحادیه اروپا، برخی از دولت‌های اسلامی که اهداف مشترکی را در سر می‌پروراندند، تلاش کردند تا با الگوبرداری از این اتحادیه، دست به اقدامات مشابهی بزنند که تاکنون ادامه دارد. این دولت‌ها در واقع، جهت همکاری و همگرایی منطقه‌ای، طرح‌های مختلفی را ارائه دادند که برخی از آن‌ها عملی گردیدند و برخی دیگر در مرحله پیشنهاد باقی ماندند.

این مقاله بر آن است تا با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، ضمن مروری کلی بر مفهوم همگرایی و ابعاد نظری آن، تجارب همگرایی در جهان اسلام را بررسی و تجزیه و تحلیل کرده و به این سؤال اساسی پاسخ دهد که تلاش‌های انجام‌گرفته برای همگرایی جهان اسلام تا کنون چه نتایجی به ارمغان آورده است؟ همچنین، به این سؤال فرعی پاسخ دهد که چه عواملی در ناکامی دولت‌های اسلامی برای نیل به همگرایی مؤثر بوده‌اند؟

۱. چارچوب مفهومی

«همگرایی»^۱ واژه‌ای است که مفهوماً در مقابل «واگرایی»^۲ قرار دارد و نوعاً در حوزه علوم انسانی به کار می‌رود. همگرایی در فرهنگ لغات آکسفورد به دو صورت تعریف شده است:

یک. ترکیب دو چیز در یکدیگر به طوری که یکی بخش تفکیک‌ناپذیر دیگری شود؛

دو. عضویت کامل یک فرد در یک جامعه.

همگرایی در علوم سیاسی عبارت است از فرایندی که طی آن دولت‌ها یا واحدهای سیاسی برای دستیابی به اهداف مشترک خود، به‌طور داوطلبانه و آگاهانه،

بخشی از حاکمیت و اقتدار عالی خود را به یک مرکز فراملی واگذار می‌کنند (کاظمی، ۱۳۷۰، ص ۳). به عبارت دیگر، همگرایی بیانگر شرایطی است که در آن، سازمان‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، امنیتی و دستگاه‌های ارتباطی واحدهای مختلف، با حذف عوامل اختلاف‌برانگیز و تعصبات ملی‌گرایانه به نفع اهداف جمعی و منافع مشترک، به حدی به هم نزدیک می‌شوند که نظام جدیدی از روابط، جایگزین نظام پیشین می‌گردد. برخی از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل با تکیه بر تجربه اروپای غربی در تشکیل جامعه اقتصادی اروپا، موضوع همگرایی را، به‌رغم مفاهیم مختلف ارائه‌شده از سوی آن‌ها، گاه به‌عنوان یک «فرایند»^۲ و زمانی به‌عنوان یک «محصول نهایی»^۴ وحدت سیاسی در روابط واحدهای مستقل ملی قلمداد می‌کنند.

در یک طرف، افرادی چون آمیتای اتزیونی^۵ و کارل دوئیچ^۶ قرار دارند که همگرایی را بیش از آنکه یک فرایند فعل و انفعالات برای نیل به مرحله وحدت بدانند، یک طرح و یک وضعیت نهایی قلمداد می‌کنند. به عقیده آنان، این واژه دقیقاً مفهوم اتحاد سیاسی بین دولت‌های مستقل و حاکم را در بر دارد، مانند آنچه که در ایالات متحده آمریکا یا سوئیس اتفاق افتاد. از نظر دوئیچ و همفکرانش که به مکتب «ارتباطیون» تعلق دارند، همگرایی به معنای «ادغام سیاسی»^۷ است و آن وضعیتی است که در نهایت، به یک واحد سیاسی جدید ختم می‌شود و از این رو، هرچیزی که کمتر از یک وحدت سیاسی رسمی باشد، ناقص و بی‌ثبات خواهد بود. به عبارت دیگر، همگرایی یک وضعیت نهایی و قطعی است که پس از گذشتن از یک حد آستانه به دست می‌آید (فرانکل، ۱۳۷۱، ص ۸۴).

دومین گروه از نظریه‌پردازان همگرایی، از این پدیده به‌عنوان یک «فرایند» یاد می‌کنند. در این گروه، بیشترین تعریف و نظریه‌پردازی در مورد همگرایی توسط فیلیپ ژاکوب^۸ و هنری تیون^۹ ارائه گردیده است. آنان از همگرایی بیشتر به‌عنوان یک امر نسبی یاد کرده‌اند تا یک امر مطلق (McCall, 1976, p.7). طبق این نظر، مفهوم همگرایی، ضمن این که همکاری دولت‌ها در زمینه‌ای محدود را در بر می‌گیرد، ممکن است به وضعیت نهایی آن یعنی ادغام واحدهای سیاسی نیز منجر شود. در واقع، با این الگوی مفهومی، همگرایی ضرورتاً به ادغام واحدهای سیاسی منجر نمی‌شود، اما رفع اختلافات

سیاسی و افزایش همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه در طول زمان می‌تواند زمینه تشکیل سازمان‌های فراملی و در نهایت، ادغام واحدهای سیاسی را فراهم کند.

۲. چارچوب نظری

اندیشمندان معاصر غرب که غالباً از اصول بنیادین «کارکردگرایی» الهام گرفته‌اند، برای رسیدن به صلحی پایدار، به نظری، تعاون و همبستگی روی آورده‌اند. آنان با اعتقاد به اینکه جنگ و خونریزی نتیجه مستقیم نظام غیرعادلانه حاکم بر روابط بین‌الملل است، ملی‌گرایی، انحصارطلبی و سایر اشکال جدایی ملت‌ها را منشأ اختلافات و نابسامانی‌های بین‌المللی می‌دانند (کازمی، ۱۳۷۰، ص ۳۳). بدون شک، نظریه‌های همگرایی، به‌ویژه نظریه‌های ارنست هاس، نقش مؤثری در همگرایی کشورهای اروپایی داشته است (فرانکل، ۱۳۷۱، صص ۸۰-۷۷). «ارتباطات»^{۱۱}، «کارکردگرایی»^{۱۲} و «فدرالیسم»^{۱۳} از نظریه‌هایی هستند که غالب اندیشمندان معاصر، نظریات خود پیرامون همگرایی را در چارچوب این نظریه‌ها ارائه داده‌اند.

۱-۲. ارتباطات: یکی از نظریه‌های همگرایی، «نظریه ارتباطات» است. تأکید اصلی طرفداران این نظریه بر مبادلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. آنان معتقدند که افزایش مبادلات کشورها، همبستگی آنان را گسترش می‌دهد و این امر در نهایت، منجر به همگرایی می‌شود. گسترش ارتباطات در سطح جهانی سبب ایجاد یک هویت جمعی و بین‌المللی می‌شود که این معنا گاه حرکت از ملی‌گرایی به سمت جهان‌گرایی محسوب می‌شود (مدیر شانه‌چی، ۱۳۶۹، ص ۳۷۵).

کارل دویچ معتقد است که تعامل بین دولت‌ها منجر به تشکیل «جوامع امنیتی»^{۱۴} یا نظام‌های سیاسی- اجتماعی ادغام‌شده می‌گردد. وی در مورد رابطه همگرایی و ارتباطات می‌گوید: «کشورها جوامعی هستند که به‌وسیله رشته‌های ارتباطی و سیستم‌های حمل و نقل به یکدیگر پیوند می‌خورند و درحالی‌که به هم وابسته می‌شوند، روند همگرایی را طی می‌کنند (Dougherty, 1981, p.245).

از نظر دویچ، همگرایی شرایطی است که در آن، مردم یک منطقه ضمن پرهیز از به کارگیری زور و خشونت در روابط بینابین، مسائل خود را از راه‌های مسالمت‌آمیز

حل می‌کنند. به علاوه، از تشکیل و توسعه سازمان‌هایی که قادر به انجام تغییرات صلح‌جویانه و برقراری صلح باشند، حمایت می‌کنند (Taylor, 1968, p.244). طرفداران این نظریه معتقدند که یک جامعه فراملی در صورتی شکل می‌گیرد که اعضای آن نسبت به یکدیگر وابستگی متقابل داشته باشند و این تنها از طریق شبکه‌ای از ارتباطات متقابل محقق می‌گردد.

۲-۲. کارکردگرایی: یکی از اولین نظریه‌های همگرایی، «نظریه کارکردگرایی» است. دیوید میترانی^{۱۵} که در ارتباط با این نظریه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، معتقد است که پیچیدگی فزاینده نظام‌های حکومتی، وظایف اساساً فنی و غیرسیاسی حکومت‌ها در سطح ملی و بین‌المللی را به حدی افزایش داده است که حل آن‌ها مستلزم همکاری فن‌سالاران به جای همکاری نخبگان سیاسی است. این وضعیت به گونه‌ای است که ایجاد چارچوب‌هایی را برای همکاری بین‌المللی در قالب سازمان‌های کارکردی ضروری ساخته و می‌توان پیش‌بینی کرد که با افزایش وسعت و اهمیت مسائل فنی بشر، شمار و قلمرو این سازمان‌ها نیز افزایش یابد. چنین سازمان‌هایی ممکن است سرانجام نهادهای سیاسی گذشته را منسوخ یا بی‌ثمر سازند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲، ص ۶۶۶).

از نظر میترانی، سیستم «دولت-ملت» و تأکید بر ملی‌گرایی، علت اصلی مناقشات در سطح بین‌المللی است. از این رو، توسعه نهادهای فراملی که محدودیت‌هایی را برای دولت‌های ملی ایجاد می‌کند، می‌تواند نقش مؤثری در برقراری صلح ایفا کند. به عقیده وی، اگر جامعه جهانی به‌طور کارکردگرایانه و با شبکه‌ای از سازمان‌های بین‌المللی برای تأمین نیازهای مختلف خود سازماندهی شود، تمایل به جنگ و احتمال وقوع آن از بین می‌رود و بشر در راه صلحی دائمی قدم می‌گذارد.

۲-۳. نوکارکردگرایی: اساس نظریه نوکارکردگرایی بر نظریه کارکردگرایی نهاد شده است. ارنست هاس^{۱۶} با اصلاحاتی که در نظریه کارکردگرایی به وجود آورد، توانست آن را در مورد جامعه ذغال‌سنگ و فولاد اروپا به کار گیرد. نوکارکردگرایی دست‌کم در شکل اولیه با کارکردگرایی در تعارض است. این تعارض ناشی از تأکیدی است که نوکارکردگرایی بر نهادهای فراملی دارد. به عقیده هاس، نوکارکردگرایی

به‌جای تکیه بر ارزش‌های اجتماعی و تأکید بر انگیزه‌های نوع‌دوستانه، رقابت منافع متضاد را اساس کار خود می‌داند (Haas, 1964, p.230).

ماهیت نوکارکردگرایی، از نظر هاس، غلبه تدریجی تصمیمات اقتصادی بر گزینه‌های پرتهاپ سیاسی است که سرانجام به سوی ایجاد یک مرکز فراملی پیش می‌رود، بدون آنکه به آرزوهای انفرادی واحدهای سیاسی توجهی کند و در نتیجه آن، اتحاد اقتصادی در نهایت، به یک اتحاد سیاسی منجر خواهد شد (Lieber, 1972, p.430).

۲-۴. فدرالیسم: نظریه فدرالیسم از سده هفدهم به بعد، به‌عنوان راهی برای جلوگیری از درگیری‌ها و خصومت‌ها، مورد توجه بوده است. طراحان این نظریه آن را قاطعانه‌ترین راه برای رسیدن به وحدت سیاسی می‌دانند. دونالد پوچالا^{۱۷} معتقد است که برخی از اتحادیه‌ها، آگاهانه و بدون کاربرد زور توانسته‌اند حکومت فدرالی تشکیل دهند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها ایالات متحده آمریکاست. از میان واحدهای فراملی که در سطح منطقه‌ای شکل گرفته‌اند، اتحادیه اروپا پیشرفته‌ترین نوع آن‌ها به شمار می‌رود (Taylor, 1968, p.238).

طبق نظر فدرالیست‌های اروپا، سیستم دولت-ملت در بطن خود تضادهایی را به همراه دارد که آن را به عامل اصلی مناقشات منطقه‌ای تبدیل کرده است. از این رو، تلاش می‌کردند تا با جایگزین کردن یک سیستم سیاسی جدید، از بروز مناقشات و درگیری‌ها جلوگیری کنند. آنان معتقد بودند که تشکیل ایالات متحده اروپا گامی در جهت برقراری توازن قوا میان قدرت‌های بزرگ آن زمان خواهد بود، ضمن اینکه زمینه را برای افزایش مردم‌سالاری در اروپا و ایجاد یک نظام جهانی فدرالی فراهم خواهد کرد. فدرالیسم، برخلاف سایر نظریه‌های همگرایی، حل مسائل رفاهی و اقتصادی را در سایه توجه و اولویت دادن به اقدامات سیاسی میسر می‌داند و بر این باور است که بهترین راه برای رسیدن به یک جامعه همگرا در سطح فراملی، تنظیم و تدوین یک قانون اساسی برای آن است (Lieber, 1972, p.40).

۳. تجارب همگرایی در جهان اسلام

از زمان استقرار نظام دولت-ملت در سرزمین‌های اسلامی، طرح‌های مختلفی برای همگرایی پیشنهاد شده که برخی از آن‌ها عملی گردیده و برخی دیگر در حد پیشنهاد باقی مانده است. از میان طرح‌هایی که اجرا شده، برخی به شکست انجامیده و برخی دیگر به امید موفقیت‌های آینده همچنان به فعالیت‌های خود ادامه داده‌اند.

در اینجا دو دسته از اقدامات انجام‌گرفته برای همگرایی در جهان اسلام مطالعه می‌شود. یکی، ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های سیاسی است که در این میان چهار نمونه شامل جمهوری متحده عربی، فدراسیون عربی، اتحادیه عرب و سازمان کنفرانس اسلامی بررسی می‌گردد و دیگری تشکیل اتحادیه‌های اقتصادی است که در اینجا به بررسی چهار مورد شامل شورای همکاری خلیج فارس، شورای همکاری عرب، گروه دی هشت و سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو) خواهیم پرداخت. برخی از این اقدامات با نظریه فدرالیسم، برخی با نظریه ارتباطات و برخی دیگر با نظریه‌های کارکردگرایی و نوکارکردگرایی قابل تطبیق است.

۳-۱. اتحادها و ائتلاف‌های سیاسی

۳-۱-۱. جمهوری متحده عربی: در ژانویه ۱۹۵۸، رهبران مصر و سوریه با امضای توافقنامه‌ای، وحدت خود در قالب جمهوری متحده عربی را اعلام کردند. متعاقباً در فوریه همان سال، تشکیل این جمهوری در هر دو کشور به همه‌پرسی گذاشته شد که مورد تأیید اکثریت مردم هر دو کشور قرار گرفت (Peretz, 1963, p.229).

به این ترتیب، دو کشور مصر و سوریه بر پایه نظریه فدرالیسم در یکدیگر ادغام گردیدند و قانون اساسی واحدی برای آن‌ها نوشته شد که به موجب آن، سوریه و مصر دو ایالت شمالی و جنوبی جمهوری متحده عربی را تشکیل می‌دادند و برای این جمهوری یک رئیس جمهور، یک پارلمان و یک ارتش واحد در نظر گرفته شده بود. بر این اساس، جمال عبدالناصر، رئیس جمهور وقت مصر، با رأی مستقیم مردم دو کشور به‌عنوان رئیس جمهور این فدراسیون انتخاب شد (Peretz., 1963, p.36).

بنیان‌گذاران حزب بعث سوریه اتحاد با مصر را فرصتی تاریخی برای رسیدن به اصلی‌ترین هدفشان یعنی وحدت اعراب می‌دانستند (اسماعیل، ۱۳۶۹، ص ۲۵). با این حال، آنچه سوریه را به سمت وحدت با مصر سوق می‌داد، تهدیداتی بود که در داخل و خارج، موقعیت آن‌ها را به خطر انداخته بود. در داخل، احزاب مخالف به‌ویژه کمونیست‌ها در حال قدرت گرفتن بودند (برزین، ۱۳۶۵، ص ۹۹) و در صحنه بین‌المللی و منطقه‌ای، موقعیت بعثی‌ها رو به ضعف نهاده بود. این وضعیت که نگرانی مصر را برانگیخته بود، موجب ترغیب این کشور به اتحاد با سوریه شد (نشاشیبی، ۱۳۵۰، ص ۴۴۵)، ضمن اینکه نزدیک شدن به سوریه، رهبری مصر بر جهان عرب را تقویت می‌کرد.

با این حال، اتحاد مصر و سوریه، پس از سه سال و نیم، در سال ۱۹۶۱، با کودتای افسران سوری و جدا شدن سوریه از این جمهوری، به فروپاشی منتهی شد. مهم‌ترین عواملی که به شکست این اتحادیه انجامید، بی‌ثباتی سیاسی ناشی از بحران هویت در سوریه، استبداد و خودکامگی افسران مصری و تصمیم ناصر مبنی بر بهبود روابط با آمریکا بود. البته عامل جغرافیا را نیز می‌توان در شکست این جمهوری مؤثر دانست؛ به‌ویژه آنکه رژیم صهیونیستی، دشمن مشترک آن‌ها، در میان آن دو قرار گرفته بود (Abboushi, 1970, p.161).

۳-۱-۲. **فدراسیون عربی:** بعد از امضای سند تشکیل جمهوری متحده عربی بین مصر و سوریه، پادشاه اردن از عراق دعوت به اتحاد کرد و دو هفته بعد از اعلام اتحاد مصر و سوریه، دو کشور عراق و اردن در ۱۴ فوریه ۱۹۵۸، تشکیل فدراسیون عربی را اعلام کردند. عراق و اردن با تدوین یک قانون اساسی واحد برای فدراسیون عربی، نحوه روابط خود را در چارچوب یک فدراسیون مشخص کردند. بعد از تصویب قانون اساسی جدید، شاه عراق به‌عنوان پادشاه فدراسیون و شاه اردن به‌عنوان ولیعهد وی منصوب گردیدند.

در اساسنامه فدراسیون آمده بود که دو کشور به‌منظور وحدت در سیاست خارجی، نظام اداری، آموزش نظامی و تشکیل ارتش واحدی به نام ارتش عربی متحد

می‌شوند و تشریفات اولیه و مقررات گمرکی میان دو کشور را لغو می‌کنند و در جهت ادغام اقتصادی دو کشور گام بر می‌دارند (Muhammad, 1962, p.76).

به‌رغم توافق عراق و اردن برای اتحاد و علی‌رغم حمایت‌های خارجی از آن، عمر فدراسیون عربی بسیار کوتاه بود. این فدراسیون پس از پنج ماه، سرانجام در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ از هم فروپاشید. علت فروپاشی آن هم بی‌ثباتی سیاسی در عراق بود که در نهایت، با کودتای نظامی عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف، رژیم جمهوری جایگزین رژیم پادشاهی شد و این کشور خروج خود از فدراسیون عربی را اعلام کرد.

در بیان علت اصلی شکل‌گیری اتحادیه‌های مزبور باید گفت که مصر و سوریه برداشت مشترکی از تهدیدات رژیم صهیونیستی و فشار انگلیس و آمریکا برای پیوستن به پیمان بغداد را داشتند و لذا اقدام به تشکیل جمهوری متحده عربی کردند. عراق و اردن هم به سبب ستیزه‌جویی‌های مصر و سوریه و موج تهدیدآمیزی که از این ناحیه آغاز شده بود، دست به اتحاد زدند. اما پس از تشکیل اتحاد، این دو فدراسیون نتیجه لازم را به دست نیاوردند و از این رو، پایه‌های آن‌ها متزلزل گردید و متلاشی شدند.

۳-۱-۳. اتحادیه عرب: در طول جنگ جهانی دوم، ملی‌گرایی عربی با هدف اولیه اتحاد همهٔ اعراب، فارغ از باورهای دینی آنان، مورد توجه بعضی از دولت‌های عرب قرار گرفت. این موضوع با توجه به رشد جنبش صهیونیسم در فلسطین اهمیت بیشتری پیدا کرد. انگلستان نیز برای حفظ منافع خود با تشکیل یک اتحادیهٔ عربی موافق بود و از این رو، عرب‌ها را به این کار تشویق می‌کرد. این حمایت سرانجام به تشکیل اتحادیهٔ عرب منجر شد. در واقع، پس از ارائهٔ طرح‌های مختلف همگرایی مانند «سوریه بزرگ» و «هلال خضیب» که در نهایت، با ناکامی روبه‌رو گردید، با امضای موافقت‌نامهٔ تشکیل جامعهٔ کشورهای مستقل عربی در سال ۱۹۴۴ و تدوین منشور جامعهٔ عرب در سال ۱۹۴۵م. اتحادیه عرب بر اساس نظریهٔ ارتباطات و متشکل از ۷ کشور مصر، عربستان، سوریه، عراق، اردن، لبنان و یمن به وجود آمد. در ادامهٔ این روند و در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۹۳م. کشورهای لیبی، سودان، مغرب، تونس، کویت، الجزایر، بحرین، قطر، امارات متحده عربی، عمان، موریتانی، سومالی، سازمان آزادیبخش فلسطین، جیبوتی و کومور به این موافقت‌نامه پیوستند.

منشور جامعه عرب، هدف اصلی اتحادیه را تحکیم روابط بین دولت‌های عضو، هماهنگ کردن برنامه‌های سیاسی آن‌ها، حفظ استقلال و حاکمیت ملی اعضا و توجه عمومی به مسائل و منافع کشورهای عربی بیان کرده است. با این حال، باید گفت که دو هدف اساسی در فرایند تشکیل این اتحادیه مدنظر بوده است:

یک. تشکیل جبهه متحد در مقابل بازگشت استعمار انگلیس و فرانسه؛

دو. جلوگیری از تشکیل دولت یهود در فلسطین.

اگرچه اتحادیه عرب توانسته است در برخی زمینه‌ها به گسترش همگرایی در میان اعضای خود کمک کند، اما نتوانسته است به همگرایی سازنده و کارآمدی نظیر اتحادیه اروپا دست یابد. عدم حمایت از طرح‌های همگرایی میان اعضا، ناتوانی در حل اختلافات کشورهای عضو به‌ویژه در زمینه مسائل عراق، لبنان و فلسطین و عدم موفقیت در اجرای کامل موافقت‌نامه‌های اقتصادی میان دولت‌های عربی از نشانه‌های بارز این ناتوانی است.

اما در توضیح علت این ناکامی‌ها می‌توان به عوامل بازدارنده زیر اشاره کرد (Muhammad, 1962, p.76):

یک. ادامه حیات رژیم صهیونیستی موجب گردیده که دولت‌های عربی در مقابله با آن به افراط و تفریط روی آورند و گاه دیدگاه‌های متناقضی را ابراز دارند که ایجاد اختلاف و تنش در این رابطه، عامل دشمنی در اتحادیه عرب شده است.

دو. رژیم‌های استبدادی و خودکامه در برخی کشورهای عرب که آن‌ها را با بحران‌های سیاسی و اجتماعی زیادی روبه‌رو ساخته است، مهم‌ترین عامل واگرایی در روابط آن‌ها به شمار می‌رود؛ زیرا این مسائل تهدیدی ضد ثبات و امنیت آن‌ها محسوب می‌شوند و از این رو، تمام توجه این کشورها به مسائل داخلی معطوف می‌گردد.

سه. رقابت بر سر رهبری جهان عرب در میان اعضای مؤثر آن و تکیه بر ملی‌گرایی عربی توسط سران آن‌ها و رویارویی با اصول‌گرایان اسلامی، از دیگر عوامل رشد واگرایی در میان اعضای اتحادیه عرب است.

چهار. فتنه‌انگیزی قدرت‌های استعماری نیز یکی دیگر از موانع رشد همگرایی در میان اعضای اتحادیه عرب است؛ زیرا آن‌ها وجود یک مجموعه متحد و قدرتمند عرب در جهان اسلام را بر نمی‌تابند.

۳-۱-۴. سازمان کنفرانس اسلامی: ملک سعود- پادشاه عربستان- به‌منظور مهار اندیشه‌های ناصر، در سال ۱۹۶۰، خواستار آن شد که برای حل مشکلات جهان اسلام، کنفرانسی با حضور شخصیت‌های بزرگ اسلامی که برای انجام مناسک حج عازم آن کشور بودند، برگزار گردد. بر این اساس، در سال ۱۹۶۵ کنفرانسی با شرکت ۱۱۵ شخصیت اسلامی از ۳۵ کشور جهان اسلام تشکیل و ضرورت برگزاری اجلاسی از سران کشورهای اسلامی مطرح شد که توسط شرکت‌کنندگان تصویب شد.

آتش‌سوزی مسجدالاقصی در سال ۱۹۶۹م. که توسط صهیونیست‌ها صورت گرفت، فرصت مناسبی را برای ملک فیصل و همفکرانش در سایر کشورهای مسلمان فراهم کرد تا با انجام تبلیغات گسترده، زمینه‌های لازم را برای تشکیل اولین اجلاس سران کشورهای اسلامی، تحت عنوان دفاع از بیت‌المقدس، فراهم کنند. نخستین جلسه رسمی سازمان کنفرانس اسلامی در سپتامبر ۱۹۶۹م. با شرکت سران ۲۶ کشور اسلامی در رباط، پایتخت مراکش، تشکیل شد. به دنبال برگزاری این اجلاس، وزرای امور خارجه کشورهای اسلامی در سه نشست پیاپی شرکت کردند که سرانجام پیش‌نویس تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی در سومین نشست آن‌ها در جده تنظیم و تصویب شد. گسترش وحدت اسلامی، همکاری میان کشورهای عضو در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و علمی، مبارزه با تبعیض نژادی و استعمار و حمایت از حقوق مردم فلسطین از جمله اهداف مندرج در منشور این سازمان به شمار می‌رود.

سازمان کنفرانس اسلامی که بر اساس نظریه ارتباطات شکل گرفت، با ۵۷ کشور عضو و پشتوانه‌های مادی و معنوی آن‌ها از جمله منابع عظیم نفت و گاز و نیروی انسانی فراوان، بزرگ‌ترین تشکل اسلامی در سطح جهان محسوب می‌شود. با این حال، به دلیل ضعف‌های درون سازمانی و گفتمان حاکم بر روابط بین‌الملل که مبتنی بر تقابل اسلام و مسیحیت است، این تشکل بعد از گذشت حدود ۴۰ سال از تأسیس آن، تاکنون نتوانسته است به اهداف مندرج در منشور خود دست یابد.

سازمان کنفرانس اسلامی که فلسفه وجودی آن حمایت از ملت فلسطین و پایان دادن به تعدیات رژیم صهیونیستی بوده است، به دلیل افزایش دامنه فشارها، تهدیدات و تجاوزات خارجی ضد مسلمانان، به ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، که اشغال عراق توسط آمریکا و انگلیس و تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان و غزه از آخرین نمونه‌های آن به شمار می‌رود، نه تنها از رسیدن به اهداف اصلی خود باز ماند بلکه تعدادی از اعضای آن مانند مصر، اردن، امارات، قطر، آذربایجان و برخی از کشورهای آسیای میانه با رژیم صهیونیستی آشکار و پنهان رابطه برقرار کردند و با این اقدام خود آن رژیم را به تعقیب سیاست‌های تجاوزکارانه‌اش ضد جهان اسلام تشویق و ترغیب کردند.

در بررسی علل ناکارآمدی و ضعف سازمان در اثرگذاری بر سیر تحولات بین‌المللی می‌توان به وجود نظام‌های سیاسی ناهمگن، وابستگی سیاسی غالب اعضا به قدرت‌های بزرگ، جناح‌بندی‌های درون سازمان، تفاوت‌های مذهبی و فرقه‌گرایی دینی اشاره کرد. علاوه بر این، نگاه کشورهای اسلامی به سازمان کنفرانس اسلامی متفاوت از یکدیگر بوده و هریک در صدد تأمین منافع و امنیت ملی خود است (ماهنامه امید انقلاب، ۱۳۸۳، ص ۲).

۲-۳. اتحادیه‌های اقتصادی

۲-۳-۱. شورای همکاری خلیج فارس: شورای همکاری خلیج فارس در سال ۱۹۸۱ با عضویت شش کشور حاشیه جنوبی خلیج فارس شامل کشورهای عربستان، کویت، بحرین، عمان، قطر و امارات متحده عربی تشکیل شد. هدف از تشکیل این شورا در اساسنامه آن، ایجاد و توسعه همکاری و ارتباط میان کشورهای عضو در زمینه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به منظور تقویت روابط و رسیدن به اتحاد میان آن‌ها تعریف شده است (Peterson, 1988, pp.239-245). سیاست گام‌به‌گام این شورا برای ایجاد همبستگی بر پایه نظریه کارکردگرایی اتخاذ گردیده و آشکارا از روی «بازار مشترک اروپا» الگوبرداری شده است (درایسدن، ۱۳۶۹، ص ۳۵۱).

گرچه این شورا یک اتحادیه اقتصادی معرفی شده است، اما باید گفت که مهم‌ترین عامل مؤثر در تشکیل آن، ذهنیت مشترک رهبران این کشورها از یک تهدید یا

دشمن فرضی مشترک است. در واقع، آن‌ها متحد شدند تا با دشمن فرضی خود یعنی ایران مقابله کنند. آن‌ها سعی داشتند که انقلاب اسلامی ایران را از حالت یک انقلاب فراگیر در سطح جهان اسلام به یک انقلاب صرفاً شیعی متعلق به ایران تنزل دهند. عملکرد شورای همکاری خلیج فارس که حدود سه دهه از حیات سیاسی آن می‌گذرد، به‌خوبی نشان می‌دهد که اعضای آن بیش از آن که به همکاری اقتصادی توجه داشته باشند، به تدارک امکانات دفاعی پرداخته‌اند و به شکل یک اتحادیه نظامی عمل کرده‌اند. اساساً شورای همکاری خلیج فارس با ویژگی‌های خاص کشورهای تشکیل‌دهنده آن نمی‌تواند دارای کارکرد اقتصادی باشد تا بتواند بر اساس نظریه کارکردگرایی در راه ایجاد یک اتحاد منطقه‌ای گام بردارد.

بنابراین، شورای همکاری خلیج فارس قادر به عملی کردن اهداف اولیه خود نیست. این امر موجب اتخاذ سیاست‌های دفاعی مستقل، آن هم به اتکای قدرت‌های خارجی می‌شود که در نهایت، می‌تواند وحدت کشورهای عضو را مختل سازد. اصولاً اختلافات سیاسی ناشی از تفاوت سطح قدرت (بین عربستان و سایر اعضا)، استبداد داخلی که به وابستگی سیاسی، دفاعی و اقتصادی کشورهای عضو انجامیده است و سرانجام، دخالت و نفوذ قدرت‌های خارجی نظیر آمریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی در آن‌ها، از جمله عوامل ناکامی اعضای این شورا در نیل به همگرایی است.

۲-۲-۳. شورای همکاری عرب: موجودیت شورای همکاری عرب متشکل از چهار کشور مسلمان عراق، اردن، مصر و یمن شمالی (قبل از اتحاد دو یمن)، در ۱۶ فوریه ۱۹۸۹ و پس از دیدار رؤسای جمهور آن‌ها در بغداد اعلام شد. هدف از تشکیل این شورا که در چارچوب نظریه کارکردگرایی به وجود آمد، تلاش برای توسعه اقتصادی جهان عرب (که همگی مسلمان هستند)، ذکر گردید و اعضای شورا به‌عنوان هسته مرکزی برنامه‌ریزی و پیگیری برنامه‌ها برای نیل به این هدف معرفی شدند.

مؤسسان شورای همکاری عرب، راه تحقق ایده پان‌عربیسم و رسیدن به اتحاد اعراب را توسعه همکاری‌های اقتصادی اعلام می‌کنند و با اشاره به شکست اعراب در راه رسیدن به وحدت در سده اخیر، همکاری آن‌ها در یک سازمان اقتصادی را

توصیه می‌کنند تا به تدریج، با گره خوردن منافع آن‌ها به یکدیگر، اختلافات سیاسی‌شان حل شود و آرمان وحدت میان آن‌ها تحقق پذیرد.

شورای همکاری عرب پس از گذشت تنها یک سال از حیاتش، عملاً به دلیل بروز اختلاف میان دو عضو برجسته آن یعنی مصر و عراق و سپس حمله عراق به کویت و جبهه‌گیری مصر در کنار متحدان غربی در مقابله با عراق، از هم پاشید. بنابراین، اتحاد چهارجانبه شورای همکاری عرب در دوره کوتاه عمر خود فرصت نیافت که دست به اقدام عملی در جهت تحقق اهدافش بزند.

به‌طور کلی، شورای همکاری عرب را می‌توان اتحادیه‌ای برای اعمال فشار بر کشورهای مرفعی منطقه به حساب آورد. به عقیده برخی، هدف از تشکیل آن مقابله با جمهوری اسلامی ایران و محاصره سوریه بود (سعیدی، ۱۳۶۹، ص ۷۰). این شورا، در واقع، اتحادیه‌ای بود که کارکرد اقتصادی نداشت بلکه تجمعی از چند کشور بود که هر یک اهداف سیاسی خود را دنبال می‌کرد. دو عامل اساسی در تفاوت میان اهداف آن‌ها مؤثر بود. عامل اول اختلافات سیاسی ناشی از اختلاف سطح قدرت و تفاوت رژیم‌های حاکم در کشورهای عضو و دیگری رقابت مصر و عراق بر سر رهبری جهان عرب است. از این رو، با توجه به ناپایداری مواضع سیاسی کشورها که در شرایط مختلف تغییر می‌پذیرد، باید گفت که این شورا از ابتدا محکوم به شکست بود.

۳-۲-۳. گروه دی هشت: ایده تشکیل گروه دی هشت، به‌عنوان اتحادیه‌ای با کارکرد اقتصادی، متشکل از هشت کشور عضو کنفرانس اسلامی شامل جمهوری اسلامی ایران، ترکیه، پاکستان، بنگلادش، اندونزی، مالزی، مصر و نیجریه، برای اولین بار از سوی نجم‌الدین اربکان، رهبر حزب اسلام‌گرای رفاه و نخست‌وزیر ترکیه، مطرح شد. این گروه به‌منظور ایجاد روابط مستحکم اقتصادی میان کشورهای اسلامی، تقویت نفوذ آن‌ها در بازارهای جهانی و برقراری گفتگو با هفت کشور صنعتی غرب (گروه ۷) که بعدها روسیه نیز به آن ملحق شد، شکل گرفت.

گام اولیه تشکیل این گروه در سال ۱۳۷۵ و با سفر اربکان به کشورهای اسلامی مزبور برای جلب حمایت آن‌ها از این پیشنهاد برداشته شد و متعاقباً در پی برگزاری یک سلسله نشست‌های مقدماتی، تأسیس آن رسماً در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۷۶ از سوی

اجلاس سران کشورهای عضو در ترکیه اعلام گردید. هدف اصلی این گروه، توسعه اقتصادی- اجتماعی کشورهای عضو با تکیه بر اصولی چون «صلح به جای منازعه»، «گفتگو به جای رویارویی»، «همکاری به جای استعمار»، «عدالت به جای روش‌های دوگانه»، «تساوی به جای تبعیض» و «مردم‌سالاری به جای نظام استبدادی» است (سعیدی، ۱۳۶۹، ص ۷۰).

گروه دی هشت که بر اساس نظریه نوکارکردگرایی شکل گرفته است، گرچه دارای قابلیت‌ها، امکانات و فرصت‌های زیادی است، به دلیل وجود برخی موانع داخلی و فشارهای خارجی، روند همگرایی در این گروه به کندی پیش می‌رود. برخی موانع به مشکلات داخلی کشورها و مسائل ساختاری درون‌سازمانی مربوط می‌شود و برخی دیگر ناشی از محدودیت‌ها و فشارهایی است که توسط قدرت‌های فرامنطقه‌ای بر اعضای این گروه تحمیل می‌گردد. استبداد داخلی و اثرپذیری سیاست خارجی برخی کشورهای عضو از قدرت‌های صنعتی غرب، به‌ویژه در همکاری با سایر کشورهای اسلامی، و تلاش آن‌ها برای جلوگیری از قدرت گرفتن گروه دی هشت و همچنین، مانع‌تراشی آمریکا برای عضویت برخی از اعضای گروه در سازمان تجارت جهانی، از جمله موانع و محدودیت‌های موجود بر سر راه همگرایی در این مجموعه به شمار می‌رود.

درعین حال، با وجود گذشت ۱۲ سال از شکل‌گیری دی هشت و نوپا بودن آن، این گروه در برخی حوزه‌های همکاری دستاوردهای خوبی داشته است که بیش از هر چیز نتیجه اثرپذیری آن از شرایط جدید بین‌المللی بعد پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. در واقع، مهم‌ترین انگیزه کشورهای عضو برای ارتقای سطح همکاری و همفکری با یکدیگر، افزایش تهدیدات و فشارهای بین‌المللی، به‌ویژه از جانب آمریکا و رژیم صهیونیستی، ضد امنیت و منافع ملی آن‌ها از یک سو و بالا رفتن روحیه انقلابی و مقاومت اسلامی مردم در برابر فشارها و مداخلات خارجی از سوی دیگر است.

۳-۲-۴. سازمان همکاری اقتصادی (اكو): سازمان همکاری اقتصادی (اكو) یک سازمان

اقتصادی منطقه‌ای است که با هدف ارتقای سطح زندگی، رفاه مردم و توسعه اقتصادی کشورهای عضو به وجود آمده است. سابقه تشکیل این سازمان به چهار دهه قبل

بازمی‌گردد، زمانی که سه کشور ایران، ترکیه و پاکستان تصمیم گرفتند که مساعی خود را برای تشکیل یک سازمان منطقه‌ای به کار برند. در پی این تصمیم و تلاش‌های انجام‌گرفته سرانجام همایش عالی سران سه کشور در تاریخ ۲۹-۳۰ تیرماه ۱۳۴۳ در استانبول ترکیه برگزار و همکاری مشترک آن‌ها تحت عنوان «سازمان عمران منطقه‌ای» (RCD) آغاز شد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا چند سال، هیچ‌گونه فعالیت مؤثری در این سازمان صورت نگرفت، اما با تلاش اعضای «آر سی دی» در نهم بهمن ماه ۱۳۶۳ با نام جدید خود تحت عنوان «سازمان همکاری اقتصادی» (اکو) احیا شد. با انجام برخی اصلاحات در معاهده از میر که در خرداد ۱۳۶۹ صورت گرفت، افغانستان همراه با جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی و قفقاز شامل ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، قزاقستان و آذربایجان در سال ۱۳۷۱ به این سازمان پیوستند. به این ترتیب، اکو از یک سازمان کوچک سه‌جانبه به یک سازمان منطقه‌ای عمده متشکل از ۱۰ کشور تبدیل شد.

علی‌رغم وجود برخی عوامل مؤثر در همکاری کشورهای عضو، وجود تعدادی از عوامل واگرایی در میان آن‌ها، مانع از تحقق اهداف سازمان می‌شود که از جمله می‌توان به بی‌ثباتی سیاسی ناشی از اختلافات قومی-مذهبی، جنگ داخلی و نوپا بودن حکومت و همچنین، وجود نظام‌های استبدادی و تک‌حزبی در برخی کشورهای عضو به‌عنوان عوامل درون‌منطقه‌ای اشاره کرد. در این روند، تلاش دولت‌های غربی به‌ویژه آمریکا و اروپا برای اعمال نفوذ در این کشورها و فشارهای سیاسی آمریکا و روسیه برای جلوگیری از تحقق کامل اهداف اکو که منافع آن‌ها را به خطر می‌اندازد، از جمله موانع فرامنطقه‌ای به شمار می‌روند.

چنان‌که ملاحظه می‌گردد، همکاری در اکو از نوع کارکردگرایی و نوکارکردگرایی است؛ زیرا حوزه‌های انسانی و فنی در این رویکرد نقش مهمی را ایفا می‌کنند. چنانچه از این منظر به عملکرد اکو نگرسته شود، رشد همکاری در میان کشورهای عضو، علاوه بر ضرورت افزایش ظرفیت‌های فنی و فناورانه آن‌ها، نیازمند رفع موانع یادشده، تقویت اراده ملی و توان سیاسی آن‌ها در این رابطه است.

جدول شماره ۱. مبانی نظری تجارب همگرایی در جهان اسلام

نظریه‌های همگرایی تجارب همگرایی	ارتباطات	فدرالیسم	کارکردگرایی	نوکارکردگرایی
جمهوری متحده عربی		✓		
فدراسیون عربی		✓		
اتحادیه عرب	✓			
سازمان کنفرانس اسلامی	✓			
شورای همکاری خلیج فارس			✓	
شورای همکاری عرب			✓	
گروه دی هشت				✓
سازمان همکاری اقتصادی (اگو)			✓	✓

۴. موانع همگرایی در جهان اسلام

مطالعه تجارب همگرایی در جهان اسلام بیانگر آن است که روند همگرایی در میان کشورهای اسلامی از توفیق چندانی برخوردار نبوده و تلاش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته یا متوقف گردیده و یا به امید دستیابی به موفقیت‌های آینده ادامه یافته است. اتحاد مصر و سوریه بعد از سه سال متلاشی شد، فدراسیون عربی متشکل از عراق و اردن یک ماه بیشتر دوام نیاورد و شورای همکاری عرب پس از یک سال از هم فرو پاشید. سایر موارد مانند شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب و اگو، تنها از این نظر که توانسته‌اند تا امروز به موجودیت خود ادامه دهند، می‌توان گفت که آن‌ها موفق بوده‌اند، در غیر این صورت، آن‌ها نیز در جهت نیل به همگرایی دستاورد قابل توجهی نداشته‌اند.

نتیجه بررسی‌ها نشان می‌دهد که عوامل متعددی چون استبداد داخلی، بی‌ثباتی سیاسی، ملی‌گرایی افراطی، رقابت‌های منطقه‌ای، استعمار خارجی و صهیونیسم همواره مانع از رشد همگرایی در جهان اسلام بوده‌اند و هریک از طرح‌های پیشنهادی را به نحوی با ناکامی روبه‌رو ساخته‌اند.

۴-۱. استبداد داخلی: یکی از عواملی که همواره سد راه همگرایی در جهان اسلام بوده است، حاکمیت دولت‌های خودکامه در برخی از کشورهای اسلامی است.

دولت‌های مستبد غالباً به دلیل جدایی از مردم، برای تثبیت موقعیت خود در کشور، به قدرت‌های سلطه‌گر خارجی متوسل می‌شوند و از این رو، بیش از آنکه در خدمت مردم خود باشند، به حامیان خارجی خود خدمت می‌کنند و بدین ترتیب، هزینه‌های سنگینی را به ملت خویش تحمیل می‌کنند. دولت‌های خودکامه که نوعاً با زور و تزویر به قدرت می‌رسند، کشور خود را در ضعف و عقب‌ماندگی نگاه می‌دارند و برای تداوم حاکمیت خود مانع از وحدت جامعه می‌شوند.

به‌طور کلی، استبداد داخلی که بسیاری از کشورهای اسلامی در گذشته آن را بیش‌وکم تجربه کرده‌اند و امروزه تعدادی از آن‌ها به‌شدت از آن رنج می‌برند، همواره یکی از موانع اساسی در راه رشد و تعالی جامعه و همگرایی جهان اسلام بوده است؛ زیرا دولت‌های مستبد، جامعه را از مسیر حق و عدالت خارج کرده و زمینه خصومت و کینه‌ورزی در میان اقشار جامعه را فراهم می‌کنند، به مفاسد فردی و اجتماعی و اختلافات قومی و مذهبی دامن می‌زنند و همراه با خارج کردن مردم از صحنه سیاست و اعتماد به بیگانگان و دوستی با دشمنان کشور، موجب بریدن رشته‌های دوستی و برادری میان اعضای جامعه و دوری آن‌ها از حاکمان خود می‌شوند که در نتیجه آن، قدرت‌های استعماری بر جامعه مسلط می‌گردند.

تکیه بر دولت‌های اجنبی و اعتماد به آن‌ها، موجب تحقیر ملت می‌شود و در یک جامعه تحقیر شده، تعصبات قومی و نژادی تجلی پیدا می‌کند و به بروز اختلافات داخلی منجر می‌گردد (موثقی، ۱۳۷۸، ص ۳۰۹). از آثار و نتایج این نوع حکومت‌ها، اعتراض‌ها، اعتصابات و آشوب‌های داخلی است که در نهایت، به بی‌ثباتی نظام منجر می‌شود. بی‌ثباتی کشورها گاه منجر به تغییر حکومت‌ها می‌شود و گاه به دلیل فشارهای داخلی موجب ناپایداری سیاست‌ها و دگرگونی خط‌مشی‌ها می‌گردد. طبعاً این‌گونه تغییرات در یک کشور، برنامه‌ها، سیاست‌ها و اهداف همگرایی در یک مجموعه از کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این خود موجب اختلال در روند همگرایی می‌گردد. رژیم بعث عراق و دولت کنونی مصر از نمونه‌های بارز این نوع حکومت‌اند که همواره مانع از تحقق طرح‌های همگرایی در جهان اسلام بوده‌اند.

بخشی از ناکامی در فدراسیون عربی، اتحادیه عرب و شورای همکاری عرب مرهون همین عامل بازدارنده است.

۴-۲. اختلافات سیاسی: از جمله موانع همگرایی در جهان اسلام، وجود ناهمگونی در نظام‌های حکومتی و ساختارهای سیاسی کشورهای اسلامی است که غالباً منجر به اختلافات سیاسی می‌گردد. برخی مانند بروئی، مراکش، اردن و عربستان سعودی دارای نظام پادشاهی هستند و برخی دیگر مانند اندونزی، مصر، ترکیه و آذربایجان با نظام جمهوری اداره می‌شوند. برخی مانند مراکش، تونس و اردن غربگرا و محافظه‌کارند و برخی دیگر مانند ایران، سوریه و عراق کنونی از ویژگی‌های انقلابی برخوردارند. این دسته از کشورها، برخلاف دسته اول، مخالف سیاست‌های مداخله‌جویانه و استعماری غرب هستند.

اصولاً در میان کشورهای اسلامی به دلیل وجود ساختارهای سیاسی متفاوت، ناسازگاری وجود دارد. غالب نظام‌های سیاسی و به‌ویژه نظام‌های سلطنتی استبدادی که قدرت در دست پادشاه و خاندان او متمرکز است، مخالف واگذاری بخشی از قدرت خود به یک مرکز فراملی‌اند و به محدود شدن قدرت خود راضی نمی‌شوند. در نظام‌های قبیله‌ای، به‌ویژه در کشورهای عرب جنوب خلیج فارس، این ویژگی کاملاً مشهود است. شکست طرح‌های پیشنهادی در سازمان کنفرانس اسلامی و شورای همکاری خلیج فارس ناشی از وجود همین عامل بازدارنده در میان کشورهای عضو است. اختلاف عربستان و امارات متحده عربی بر سر مسائل مرزی و کنسولی و همچنین، محل استقرار دبیرخانه پول واحد شورای همکاری خلیج فارس، از جمله اختلافات سیاسی میان اعضای این شورا به شمار می‌رود.

در جمهوری اسلامی ایران، حکومت دینی مانند یک تیغ دولبه عمل می‌کند. از یک سو، دولت‌های محافظه‌کار کشورهای اسلامی مانند مصر، مراکش، اردن و برخی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را با نگرانی از آینده سیاسی خود مواجه می‌سازد و به همین جهت آن‌ها از نزدیک شدن به جمهوری اسلامی ایران پرهیز می‌کنند. از سوی دیگر، تأثیرپذیری ملل مسلمان و جنبش‌های اصلاحی از انقلاب اسلامی ایران، دولت‌های محافظه‌کار کشورهای اسلامی را بر آن می‌دارد تا هرچند به‌طور ظاهری،

نقش مردم و ارزش‌های دینی و اسلامی را در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی افزایش داده و ناخواسته در جهت همگرایی با سایر کشورهای اسلامی گام بردارند. حمایت غالب کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی از حکم ارتداد امام خمینی(ره) در مورد سلمان رشدی را می‌توان ناشی از این اثرپذیری دانست.

در مجموع، تنوع نظام‌های سیاسی در جهان اسلام و ماهیت ناسازگار برخی از آن‌ها با یکدیگر، نوعاً مانع از یکپارچگی و همبستگی میان کشورهای اسلامی می‌شود و از آنجاکه این موضوع انطباق منافع، اهداف و جهت‌گیری‌های مختلف منطقه را دشوار می‌سازد، اختلافات سیاسی همچنان تداوم یافته و امکان هماهنگی و تفاهم، که می‌تواند زمینه‌ساز همگرایی باشد، را تا حد زیادی کاهش می‌دهد.

۳-۴. **ملی‌گرایی افراطی:** عامل دیگری که موجب ناسازگاری کشورهای اسلامی گردیده و به تضعیف روند همگرایی در جهان اسلام کمک می‌کند، ملی‌گرایی افراطی است. ملی‌گرایی در اصل نوعی برداشت فکری در یک جامعه سیاسی است که بر پایه مشترکاتی چون فرهنگ، زبان، آداب و سنن و تعلقات خونی، نژادی و قبیله‌ای به وجود می‌آید. ملی‌گرایی گاه ریشه در برتری‌طلبی نژادی و قومی دارد که از آن به شوونیسم یا ملی‌گرایی افراطی تعبیر می‌شود و از خلال آن، گاه برخی مکاتب انحرافی ظهور می‌کنند که از جمله می‌توان به فاشیسم و نازیسم اشاره کرد (کاظمی، ۱۳۷۸، صص ۱۳۶-۱۳۵). با خاتمه جنگ جهانی اول، نهضت استقلال‌طلبی و رشد ملی‌گرایی در کشورهای اسلامی به‌ویژه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شروع شد. البته در رواج این پدیده باید نوعی استعمار غرب را جستجو کرد؛ زیرا اروپا در صدد جدا کردن اعراب از امپراطوری عثمانی و نابودی آن بود.

بعد از جنگ جهانی دوم، درحالی‌که تمایلات «فراملی‌گرایی» در میان کشورهای اروپایی رو به افزایش بود، کشورهای اسلامی برای مقابله با استعمار، در پی تقویت ملی‌گرایی و بسیج نیروهای ملی بودند که در نتیجه آن، روند استعمارزدایی در کشورهای آسیایی و آفریقایی شکل گرفت و دولت‌های مستقل ملی در این مناطق ظاهر شدند. برخلاف گرایش نوع اول که به دنبال وحدت و تقویت همگرایی بود، گرایش نوع دوم به دلیل افراط در ملی‌گرایی، جدایی‌طلبانه و استقلال‌خواهانه بود و در نتیجه،

تضعیف روند همگرایی را به دنبال داشت (مقتدر، ۱۳۷۰، صص ۸۲-۷۴). غالب کشورهای عرب خاورمیانه به دام همین نوع از ملی‌گرایی با نام فریبنده ملی‌گرایی عرب افتادند که حاصل آن نه تنها طرد سایر کشورهای مسلمان و غیرعرب بود بلکه موجب تفرقه و جدایی میان خود آن‌ها نیز شد.

اختلافات موجود میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس و اعضای اتحادیه عرب به‌ویژه در رابطه با فلسطین و ناپیوستن کشورهای عرب منطقه به سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو) از نتایج ملی‌گرایی افراطی در بخشی از جهان اسلام است. **۴-۴. رقابت به جای همکاری:** کشورهای اسلامی به‌جای همکاری غالباً به رقابت با یکدیگر مشغول‌اند. مهم‌ترین محور درگیری و رقابت در جهان اسلام طی نیم سده اخیر، مسئله فلسطین بوده است. هریک از کشورهای اسلامی سعی کرده است تا موضوع برخورد با رژیم صهیونیستی را در جهت سیاست‌های خود قرار دهد، زیرا آن‌ها در این رویارویی منافع یکسانی ندارند. جنگ ۲۲ روزه غزه، نقطه اوج این رقابت بر سر فلسطین بود، به‌طوری‌که عربستان، مصر و اردن در کنار رژیم صهیونیستی و رودروی سوریه، لبنان، ترکیه و قطر که آشکارا از مردم غزه و دولت قانونی اسماعیل هنیه حمایت می‌کردند، قرار گرفتند. از این‌رو، سازمان کنفرانس اسلامی که با هدف حمایت از حقوق ملت فلسطین در برابر تعدیات رژیم صهیونیستی تأسیس گردیده بود، نتوانست نقش مؤثری در مقابله با تجاوز این رژیم ضد مردم غزه ایفا کند.

اصولاً، روابط کشورهای اسلامی با یکدیگر رقابت‌آمیز بوده و تمایل کمتری به همکاری داشته است. این رقابت‌ها یا ناشی از تعارض منافع ملی و تلاش برای کسب برتری منطقه‌ای بوده، یا از اختلافات مرزی و سرزمینی سرچشمه می‌گرفته و یا اینکه عامل ایدئولوژیک در آن نقش داشته است. اختلافات ایدئولوژیک، زمانی که توسط دولت‌های رقیب مورد تأکید قرار گیرد، می‌تواند به اختلافات سیاسی دامن‌زنند و رقابت را تشدید کند. این نوع اختلافات غالباً از تعصبات قومی و ملی‌گرایی نشئت گرفته و نوعاً در نتیجه تحریک قدرت‌های خارجی بروز می‌کنند؛ برای مثال، عربستان و مصر و برخی دیگر از کشورهای مسلمان منطقه که از اعضای اتحادیه عرب‌اند، به دلیل اختلاف ایدئولوژیک با نیروهای مقاومت در لبنان و فلسطین (غزه)، نه تنها در جنگ ۳۳

روزه و جنگ ۲۲ روزه از مردم این دو کشور حمایت نکردند بلکه به همدستی با رژیم صهیونیستی نیز متهم گردیدند.

البته در میان عوامل یادشده، تعارض منافع ملی قدرتهای منطقه‌ای، نقش مؤثری در بروز رقابت و تشدید آن ایفا کرده است. همین عامل باعث تزلزل در روابط دوستانه و همکاری میان کشورهای اسلامی گردیده است؛ برای مثال، در دهه ۱۹۵۰م، مصر و سوریه تا مرحله وحدت پیش رفتند، اما در دهه ۱۹۶۰م، درگیر رقابت‌های شدید با یکدیگر شدند. یا مصر و عربستان محافظه‌کار زمانی در برابر عراق و اردن انقلابی با یکدیگر متحد شدند، اما در جنگ داخلی یمن، مقابل یکدیگر قرار گرفتند. بنابراین، ماهیت رقابت‌آمیز روابط کشورهای اسلامی مانع عمده‌ای بر سر راه همگرایی آنها به شمار می‌رود.

۴-۵. بی‌ثباتی سیاسی: بسیاری از کشورهای اسلامی که بعد از جنگ جهانی دوم به استقلال رسیدند، همواره با بی‌ثباتی داخلی مواجه بوده‌اند؛ زیرا میراث استعمار و اشغال خاک یک کشور توسط بیگانگان، تا سال‌ها گریبانگیر مردم آن کشور خواهد بود و تمام آنها به نوعی در معرض آسیب‌های اجتماعی قرار خواهند گرفت و این موضوع از عملیات بی‌شمار تروریستی در گوشه و کنار این‌گونه کشورها به‌خوبی ثابت می‌شود (اشمیت، ۱۳۶۷، ص ۱۵۱). وجود جریان‌های مخالف داخلی، کودتا، ترور، درگیری‌های قومی و مذهبی، جنگ داخلی و تغییر حکومت‌ها از جمله عوامل بی‌ثباتی به شمار می‌روند که غالب کشورهای اسلامی در مقاطع مختلف آنها را تجربه کرده‌اند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که این عوامل غالباً ریشه در استبداد داخلی و استعمار خارجی دارد.

بی‌ثباتی کشورها گاه موجب تغییر پی‌درپی حکومت‌ها و روی کار آمدن دولت‌های جدید در آنها می‌شود و گاه موجب ناپایداری سیاست‌ها و دگرگونی خط‌مشی‌ها می‌گردد. طبعاً این‌گونه تغییرات در یک کشور، برنامه‌ها، سیاست‌ها و اهداف وحدت و همگرایی در یک مجموعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در واقع، با تغییر دولت‌ها، کسانی که در رأس امور قرار گرفته‌اند، در نیمه راه اجرای طرح‌ها و برنامه‌ها، معدوم یا از کار برکنار می‌شوند (هاریسون، ۱۳۶۴، ص ۴۶۹) و در نتیجه،

طرح‌ها و برنامه‌ها تغییر می‌کنند و یا با تأخیر انجام می‌گیرند و این خود موجب اخلال در روند رشد همگرایی می‌شود.

عراق، یمن و سومالی که هر سه از اعضای قدیمی اتحادیه عرب‌اند و یا افغانستان و پاکستان که هر دو از اعضای سازمان همکاری اقتصادی (اگو) می‌باشند، به دلیل بی‌ثباتی سیاسی نمی‌توانند در مسیر همگرایی این دو اتحادیه گام بردارند.

۴-۶. **استعمار خارجی:** بسیاری از کشورهای اسلامی به لحاظ ژئوپلیتیکی از اهمیت زیادی برخوردارند. تعدادی از آن‌ها مانند ترکیه، یمن، سومالی، اندونزی، مالزی، مراکش، مصر، عمان و ج.ا.ایران بر آبراه‌های مهم بین‌المللی تسلط دارند. برخی مانند آذربایجان، ترکمنستان، الجزایر، نیجریه، لیبی و کشورهای حاشیه خلیج فارس دارای ذخایر عظیم نفت و گازند و استعداد تبدیل شدن به بازار کالاها و خدمات کشورهای صنعتی و پیشرفته را دارند و برخی دیگر نیز مانند عربستان، ترکیه، عراق، مصر، مالزی، اندونزی و ج.ا.ایران به دلیل واقع شدن مراکز زیارتی و سیاحتی در آن‌ها اهمیت پیدا کرده‌اند. تمامی این عوامل باعث گردیده تا قدرت‌های استعماری در این کشورها منافع خود جستجو کنند.

از دلایل دیگری که برای مداخله قدرت‌های استعماری در کشورهای اسلامی وجود دارد، ضعف فرهنگی و ایدئولوژیکی، خودباختگی نخبگان فکری و سیاسی آن‌ها در برابر فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های وارداتی و همچنین، ضعف سیاسی، اقتصادی و نظامی این کشورهاست. قدرت‌های استعماری با استفاده از این فرصت توانسته‌اند کشورهای اسلامی را تحت تأثیر خود قرار دهند و در میان آن‌ها نفوذ کنند و به این ترتیب، کنترل جریان‌های سیاسی و تحولات اساسی جهان اسلام را در دست بگیرند.

اما نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای در کشورهای اسلامی، بیش از هر چیز تأثیر خود را در رقابت‌های منطقه‌ای نشان داده است. در واقع، قدرت‌های استعماری نقش عمده‌ای را در ایجاد اختلاف و طولانی کردن یا پایان دادن به آن در کشورهای اسلامی بازی کرده‌اند. در رقابت میان کشورهای اسلامی در زمان جنگ سرد، دست‌کم، یکی از دو ابرقدرت حامی یکی از دو طرف منازعه بود، مانند نزاع اعراب و رژیم صهیونیستی که شوروی از اعراب و آمریکا از رژیم صهیونیستی حمایت می‌کرد. در جنگ تحمیلی

عراق ضد ایران، دو ابرقدرت استثنائاً در کنار هم قرار گرفتند و هر دو از یک طرف جنگ، یعنی عراق، حمایت کردند و ایران اسلامی به عنوان یک قدرت مستقل منطقه‌ای در برابر مجموعه آنها قرار گرفت.

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، آمریکا تلاش کرد تا به تنهایی رهبری جهان را برعهده بگیرد. در واقع، حذف شوروی از رقابت‌های جهانی و مسابقات تسلیحاتی، راه نفوذ و مداخله آمریکا در کشورهای اسلامی را بیش از پیش هموار کرد. آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم، عراق و افغانستان را مورد حمله نظامی قرار داد و خاک آنها را اشغال کرد و با استفاده از چالش‌های جهان اسلام، زمینه بی‌اعتمادی و تحریک کشورهای اسلامی ضد یکدیگر را فراهم کرد، عاملی که همواره مانع از شکل‌گیری یا رشد همگرایی در میان کشورهای اسلامی بوده است.

۴-۷. **صهیونیسم:** قدرت‌های استعماری که در سده‌های گذشته با فناوری‌های پیشرفته و تهاجم فرهنگی بر جهان اسلام سیطره پیدا کرده بودند، با خلق یک مکتب نوظهور به نام «صهیونیسم»، جنگی فرسایشی را بر ملت‌های مسلمان تحمیل کردند. در واقع، اشغال فلسطین توطئه مشترک جمعی از پیروان مسیحیت و یهودیت در سده‌های اخیر بود که به دست صهیونیست‌ها صورت گرفت (ولایتی، ۱۳۷۶، صص ۷-۵). آنان مسلمانان را تهدیدی برای غرب می‌دانستند و از این رو، در صدد تحریک احساسات دینی و مذهبی یهودیان برآمدند تا آنان را در برابر مسلمانان قرار دهند. رویارویی صهیونیست‌ها و مسلمانان فلسطین، زمینه اختلاف و تفرقه میان کشورهای اسلامی را فراهم کرد و در نتیجه، قدرت جهان اسلام را کاهش داد. همین امر سبب گردید تا موضوع فلسطین به عنوان مهم‌ترین عامل اختلاف میان کشورهای عضو اتحادیه عرب و سازمان کنفرانس اسلامی، مانع از تحقق هرگونه طرح همگرایی در میان آنها گردد. به طور کلی، صهیونیسم، به مثابه ابزار استعمار غرب، تلاش می‌کند تا در جهان اسلام با استفاده از سیاست «تفرقه‌انداز و حکومت کن»، جنبش‌های اسلامی و عربی را متلاشی کند. این سیاست به صهیونیست‌ها این امکان را می‌دهد تا با دامن زدن به فرقه‌گرایی و تقسیم سرزمین‌های اسلامی، به اهداف و مطامع توسعه‌طلبانه خود در جهان اسلام دست یابند.

جدول شماره ۲. دلایل ناکامی طرح‌های همگرایی در جهان اسلام

صهیونیسم	استعمار خارجی	رقابت منطقه‌ای	بی‌ثباتی سیاسی	ملی‌گرایی افراطی	اختلافات سیاسی	استبداد داخلی	موانع همگرایی تجارب همگرایی
✓			✓			✓	جمهوری متحده عربی
			✓				فدراسیون عربی
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	اتحادیه عرب
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	سازمان کنفرانس اسلامی
✓	✓				✓	✓	شورای همکاری خلیج فارس
		✓			✓		شورای همکاری عرب
	✓					✓	گروه دی هشت
	✓		✓			✓	سازمان همکاری اقتصادی (اگو)

جمع بندی

از زمان شکل‌گیری اتحادیه اروپا، دولت‌های اسلامی با الگوبرداری از این اتحادیه تلاش کرده‌اند تا در سایه نظریه‌های همگرایی در مسیر اتحاد و همبستگی گام بردارند. با این همه، طرح‌های ارائه‌شده برای همگرایی، توفیق چندانی به دست نیاورده است. برخی مانند شورای همکاری عرب اصولاً مرده به دنیا آمدند؛ زیرا هرگز فرصت آن را نیافتند که برای تحقق اهداف خود دست به اقدام عملی بزنند. برخی مانند جمهوری متحده عربی و فدراسیون عربی، پس از اندک زمانی متوقف گردیدند و برخی هم مانند سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب، گروه دی هشت و سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو) به امید موفقیت‌های آینده همچنان به فعالیت‌های خود ادامه داده‌اند. شورای همکاری خلیج فارس که در اصل با هدف مقابله با جمهوری اسلامی ایران به وجود آمد نیز نتوانست به هدف ظاهری خویش یعنی ایجاد اتحاد بین اعضای شش‌گانه خود جامه عمل بپوشاند و علی‌رغم تداوم فعالیت‌های آن، امروزه اختلافات ریشه‌ای میان برخی از اعضای آن مشاهده می‌شود.

واقعیت امر این است که موانع زیادی چون استبداد داخلی، بی‌ثباتی سیاسی، ملی‌گرایی افراطی، رقابت‌های منطقه‌ای، استعمار خارجی و صهیونیسم بر سر راه همگرایی جهان اسلام وجود دارد. تعدد و پیچیدگی این موانع و درهم‌تنیدگی آن‌ها به حدی است که نظریه‌های معمول همگرایی به تنهایی قادر به مقابله با آن‌ها نیستند.

موانع یادشده غالباً ریشه در رواج خرافه و جهل، دوری از هویت دینی، اختلافات قومی و مذهبی، وابستگی به قدرت‌های استعماری و خودباختگی نخبگان در برابر غرب دارد. باین حال، نقش استبداد و استعمار در ایجاد و گسترش این عوامل بازدارنده انکارناپذیر است. قدرت‌های استعماری، بعد از فروپاشی دولت عثمانی، همواره تلاش کرده‌اند تا به کمک عوامل داخلی خود، نه تنها مانع از اتحاد مجدد کشورهای اسلامی شوند بلکه آن‌ها را به اجزای کوچک‌تری نیز تقسیم کنند. بنابراین، همگرایی در جهان اسلام به مراتب دشوارتر از همگرایی در سایر مناطق دنیاست، تا جایی که حتی برخی از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل آن را امری غیرممکن می‌دانند. اما اگر جوامع اسلامی بتوانند به هر نسبتی عوامل بازدارنده را تضعیف کنند و یا آن‌ها را از سر راه خود بردارند، به همان نسبت خواهند توانست در راه تحقق همگرایی، به‌عنوان یک فرایند طولانی، گام بردارند.

نتیجه اینکه جهان اسلام نیازمند الگویی است که توانایی مقابله با موانع همگرایی را داشته باشد. طبعاً چنین الگویی باید از مبانی نظری نفوذناپذیری برخوردار باشد. جهان اسلام برای همگرایی، از فرصت‌ها و قابلیت‌های فراوانی برخوردار است که در این میان، همگونی‌های دینی و فرهنگی از روایی بیشتری برخوردارند. در واقع، اسلام به‌عنوان دین مشترک، خود بزرگ‌ترین فرصت جهان اسلام و الگویی برای همگرایی است و چنانچه مسلمانان به هویت دینی خود بازگردند و در برابر اسلام سر تسلیم فرود آورند، قادر خواهند بود تا در پرتو تعالیم آن موانع دشوار همگرایی را از سر راه خود بردارند.

اسلام فراتر از نظریه‌های همگرایی جهان معاصر است. اسلام به‌عنوان یک نظریه بزرگ و محور تمدنی جدید بعد از جنگ سرد می‌تواند با حذف موانع همگرایی، بار دیگر کشورهای اسلامی را به یکدیگر پیوند داده و از فراگرد نیروهای پراکنده و بالقوه آنان، ائتلاف و اتحاد بزرگی را برای دفاع از حریم سیاسی و جغرافیایی جهان اسلام پدید آورد.

1. integration
2. disintegration
3. process
4. end product
5. Amitai Etzioni
6. Karel Deutsch
7. political integration
8. Philip Jacob
9. Henry Tune
10. communications
11. functionalism
12. neo- functionalism
13. federalism
14. security community
15. David Mitrany
16. Ernest Hass
17. Donald Puchala

کتابنامه

- اسماعیل، طارق (۱۳۶۹)، *چپ ناسیونالیستی عرب*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- اشمیت، هلموت (۱۳۶۷)، *استراتژی بزرگ*، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- برزین، سعید (۱۳۶۵)، *تحول سیاسی در سوریه*، بی‌م، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- درایسدن، آلاسدر و بلیک، جرالد اچ (۱۳۶۹)، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه درّه میرحیدر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۲)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس، جلد دوم.
- سعیدی، زامل، (۱۳۶۹)، «بازتاب‌های پروسترویکا در سیاست‌های عربی سوریه»، *مجله سیاست خارجی*، سال چهارم، شماره ۱ و ۲.
- فرانکل، جوزف (۱۳۷۱)، *نظریه معاصر روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۰)، *نظریه همگرایی در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر قومس.
- همو (۱۳۷۸)، *روابط بین‌الملل در تئوری و عمل*، تهران: نشر قومس.

- مدیر شانه‌چی، محسن (۱۳۶۹)، ارتباطات و نقش آن در جهان امروز، مجله سیاست خارجی، سال چهارم، پاییز، شماره ۳.
- مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۰)، سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی، تهران: نشر مفهرس.
- موتقی، سید احمد (۱۳۷۸)، علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه سیاسی و آرای اصلاحی سید جمال‌الدین اسدآبادی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ماهنامه امید/انقلاب (۱۳۸۳)، «اوضاع جهان اسلام و رسالت سازمان کنفرانس اسلامی»، شماره. نشانی، ناصرالدین (۱۳۵۰)، در خاورمیانه چه گذشت؟، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران: انتشارات توس.
- ولایتی، علی اکبر (۱۳۷۶)، ایران و مسئله فلسطین بر اساس اسناد وزارت امور خارجه (۱۹۳۷-۱۸۹۷ م / ۱۳۱۷-۱۳۱۵ق)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- هاریسون، پل (۱۳۶۴)، درون جهان سوم، ترجمه شاداب وجوه، تهران: انتشارات کاظمی.

- Abboushi, W. (1970), *Political Systems of the Middle East in the 20th Century*, New York: Odd, Mead.
- Dougherty and Pfaltzgraff (1981), *Contending Theories of International Relations*, New York: Harper Row Publishers.
- Hass, B. Ernest (1964), *Beyond the Nation-State*, California: Stanford University Press.
- Lieber, Robert, J. (1972), *Theory and World Politics*, Massachusetts: Winthrop Publishers.
- McCall, Louis A. (1976), *Regional Integration a comparison of European and American Dynamics*, London, Sage Publications, Berelg Hills.
- Muhammad, Khalil (1962), *The Arab States and the Arab League*, Beirut, Khayatas.
- Peretz, Pon (1963), *The Middle East Today*, New York: Holt, Rinehart and Winston, INC.
- Peterson, Erik (1988), *The Gulf Cooperation Council*, London: West View Press.
- Taylor, Paul (1968), *The Functionalist Approach to the Problem of International Order: A Defense Political Studies*, XVI, 3.